



نیپیلیسم نتیجه نفی حکمت نظری است

کسی که نقصی در معرفت نظری یا همان حکمت نظری دارد به شرک می‌انجامد و کسانی مانند کانت که حکمت نظری را نفی می‌کنند به نیپیلیسم می‌رسند. دلیل نیپیلیسم غربی کانت و هیوم است، زیرا نافی حکمت نظری هستند.

کسی که نقصی در معرفت نظری یا همان حکمت نظری دارد به شرک می‌انجامد و کسانی مانند کانت که حکمت نظری را نفی می‌کنند به نیپیلیسم می‌رسند. دلیل نیپیلیسم غربی کانت و هیوم است، زیرا نافی حکمت نظری هستند.

به گزارش ایکننا، غلامرضا اعوانی، استاد فلسفه، امروز ۳ آبان در مؤسسه حکمت و فلسفه به تدریس بخش‌هایی از فصوص الحکم ابن عربی پرداخت که این برنامه به صورت مجازی و زنده پخش شد.

در ادامه متن آن را می‌خوانید؛

بحث درباره آیاتی از سوره لقمان بود و به این آیه رسید: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ». نکته اینکه در آیات دیگر هم لطیف و خبیر آمده، اما در آنها با «کان» آمده یا از «هو» استفاده شده است. تفاوت این است که «إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا» با کان آمده و کان در مورد چیزی که درباره خداست به ازل دلالت دارد؛ یعنی خدا ازلاً و ابداً لطیف و خبیر است و این طور نیست که خدا لطیف بود، بلکه از ازل تا ابد ذات خداوند لطیف و خبیر است. در سوره لقمان گفته است: «إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ». نکته اش این است که «إِنْ» دلالت بر تحقیق خارجی دارد و می‌گوید که لطف خدا شامل همه موجودات شده است؛ مثلاً همین حالا که ما می‌توانیم بینیم از نهایت لطف او ظهور کرده و عین اشیاء شده است. پس «إِنْ» دلالت بر تحقیق و وجود خارجی دارد.

بیان سه معنای لطیف در قرآن

در جای دیگری هم فرمود: «وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» که این نحو از استدلال هم دلالت بر ذات حق دارد؛ چون ذات حق جامع همه اسماء است و اسم عین ذات است؛ یعنی لطیف مطلق خداوند است آن هم با توجه به ذاتش؛ بنابراین اینها سه معنا هستند؛ یکی اینکه دلالت بر ازلیت دارد و ذات خدا اقتضا می‌کند که لطیف باشد، دیگر اینکه اسماء به ذات برمی‌گردند و خدا در مرتبه ذات، «اللطیف» است و مطلق او است و در سوره لقمان هم با «إِنْ» آمده است که لقمان به فرزندش چنین می‌گوید و نمی‌تواند در صحبت با فرزندش از ازل و ابد بحث کند، بلکه به اندازه فهمش سخن می‌گوید و به همین دلیل از تحقیق خارجی لطیف سخن می‌گوید.

همچنین کلامی داریم که به حضرت رسول(ص) یا حضرت امیر(ع) منسوب است که فرمودند با مردم به اندازه فهمشان صحبت کنید. بنابراین در اینجا چون اقتضای مقام ارشاد و نصیحت است، لقمان این چنین لطیف بودن خدا را ترسیم می‌کند و از این تعبیر مناسب استفاده کرد که خدا هم آن را نقل و تأیید کرده است. در ادامه ابن عربی می‌گوید که تمام کلمات آیه به معنای بسیار عمیقی دلالت دارد اما تمام حکمتش دو حرف آخر هم هست که خداوند لطیف و خبیر است و حکمتش تمام می‌شود. اگر در اینجا با ترکیب «کان» سخن می‌گفت معنای عمیق تری را دلالت می‌کرد اما چون لقمان با فرزندش سخن می‌گوید و نمی‌خواهد بحث برای او ثقیل باشد، با «إِنْ» مطلب را مطرح می‌کند که تحقق خارجی لطیف بودن است.

نکته دیگر اینکه، گرچه قرآن از لب پیغمبر(ص) است/ هر که گفت او حق نگفت او کافر است؛ گرچه اینجا قول لقمان را آورده است اما در اصل قول خداست و این کلام لقمان را کلام خدا می‌دانیم. پس این عین حرف لقمان است و مورد تأیید خدا قرار گرفته است. سپس وارد مسئله دیگری می‌شود و آن اینکه چند آیه داریم که در آنها به چیزهای کوچک اشاره شده و یکی از آنها در سوره لقمان و یکی در سوره زلزال است که خدا اشاره می‌کند که چیزی به خردی و کوچکی وجود دارد و آن را هم می‌داند. در سوره لقمان گفته است: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ». در اینجا از دانه خردل که کوچک‌ترین چیز است گفته است که دیده هم نمی‌شود. اما خردل غذاست و آن را می‌خوریم ولی در یک آیه دیگر که در سوره زلزال است می‌خوانیم: «قَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ». ذره یعنی مورچه بسیار بسیار کوچک که اصلاً دیده نمی‌شود و بعداً در علم کلام ذره را جوهر فرد یا چیزی مانند اتم گفته اند و ذره تبدیل به اصطلاح کلامی شده است اما در قرآن چنین نیست و مراد از ذره مورچه بسیار کوچک است. در روایات ما هم هست؛ مثلاً در روایتی از امام باقر(ع) نقل شده که به نقل از رسول خدا(ص) فرمود که شرک در امت من خفی است اما خفی تر از راه رفتن یک مورچه کوچک. همچنین مِثْقَالَ هم به معنای اندازه وزن یک مورچه است؛ یعنی به اندازه خردی کوچک‌ترین مورچه‌ها.

حال نکته این است که مورچه متغذی و خردل غذاست و اینجا غذا و متغذی را داریم؛ یعنی می خواهد بگوید که درست است لقمان به فرزندش گفت اگر چیزی به اندازه یک دانه خردل باشد خدا آن را می داند حتی اگر این غذا به دهان مورچه برود هم آن را می داند و خدا می داند که متغذی هر غذا کجاست و مولانا هم این را به شعر درآورده است. از این رو این دو آیه به این صورت به یکدیگر ربط دارند.

در یک آیه کوچک ترین غذاخورنده را که مورچه باشد مطرح کرد و به دانه خردل که غذای اوست اشاره کرد؛ یعنی این آفریده ها عیب نیست. کمترین جزئی که می شود در غذا تصور کرد همان خردل است که اصلاً دیده نمی شود و اگر چیزی کوچک تر از خردل برای خوردنی وجود داشت خدا به همان مثال می زد؛ چنان که در جای دیگر یک چیز کوچکی را گفته اما در اینجا به خردل اشاره کرده است. در این آیه که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ قَمَا قَوْوَهًا قَأَمَّا الَّذِينَ قَأَمُوا قَفِعْلَمُونَ أَنَّهُ الْقَحُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا قَفِقُولُونَ قَمَادًا قَأَرَادَ الْقَهُ يَهْدًا مَثَلًا قُضِلُّ يَه كَثِيرًا وَيَهْدِي يَه كَثِيرًا وَمَا قُضِلُّ يَه إِلَّا الْقَاسِيَفِينَ»؛ یعنی خدا شرم ندارد که مثال پشه را بزند. در اینجا نباید داروینی نگاه کرد، بلکه همین پشه بر کل وجود دلالت دارد و شرطش این است که در آن نظر کنیم. مولانا هم می گوید: هر گلی کاندرونها بویا بُود/ آن گل از اسرار کل گویا بود و کسی که نظر کند از پشه هم به اسرار کل می رسد. بنابراین فرمود خدا شرم ندارد که مثل پشه یا خردتر از آن را مطرح کند، اما در مورد خردل و مورچه کوچک که ریز هستند خردتر را مطرح نکرد.

خطاب لقمان به فرزند از روی رحمت و شفقت

در ادامه آمده است لقمان فرزند خود را با کلمه بُنی که علامت تصغیر است خطاب قرار داد. تصغیر دو معنا دارد؛ یکی اینکه مثلاً می گویم دریاچه که علامت تصغیر است، اما در اینجا بُنی تصغیر به معنای رحمت و شفقت پدر به پسر است، در حالی که اگر بگویم مثلاً دریاچه مرادمان کوچکی است و چون علامت رحمت و شفقت است حضرت لقمان فرزندش را به چیزی سفارش کرد که در آن چیز، سعادت و رستگاری اوست و وقتی به آن عمل کند رستگار می شود. نکته مهم این است که در قرآن کریم هر جا که ایمان می آید سپس عمل صالح هم می آید و این دو توأمان هستند و دیگر اینکه ایمان، حکمت نظری و عمل صالح حکمت عملی است و این دو از هم جدا نیستند و عمل، نظر می آورد و در روایت هم فرمود که کسی که عمل کند به چیزی که علم دارد، خداوند علم های دیگری به او می دهد.

در ادامه به حکمت وصیت لقمان در نهی از شرک اشاره شده است. حقیقت وجود یکی است و ثانی ندارد و بنابراین قرآن هم فرموده که بالاترین ظلم شرک است که از سنخ مباحث نظری است و در آیه دیگر فرمود خداوند شرک را نمی آمرزد. لقمان به فرزندش گفت که هیچ وقت به خدا شرک نوز که ظلم عظیم است. در قرآن چند آیه داریم که با عظیم یاد شده که یکی از آنها شرک است و هرکسی که مشرک و کافر است به خود و هستی ظلم کرده است. چیزی که مورد ظلم واقع می شود مرتبه الوهیت است که ثانی ندارد؛ چون چیزی است که ذاتش اصلاً چندگانگی و تکثر ندارد. مقام احدیت جای انقسام نیست و تکثر در آن راه ندارد و مشرک آن را قسمت به قسمت می کند و به خدا شرک می ورزد.

نیهلیسم نتیجه نفی حکمت نظری است

کسی که نقضی در معرفت نظری یا همان حکمت نظری دارد به شرک می انجامد و کسانی مانند کانت که حکمت نظری را نفی می کنند به نیهلیسم می رسند. نیهلیسم غربی دلیلش کانت و هیوم است؛ برای اینکه نافی حکمت نظری هستند و بعد چندین کتاب در مورد حکمت عملی می نویسند که البته همین کتاب هایی که در باب حکمت عملی نوشته اند نیز حکمت نظری است و خودشان بدون اینکه توجه کنند خودشان را نقض می کنند. این حکمت نظری بسیار مهم است و حکمای ما بدان توجه کرده اند. برای نمونه وقتی ابن سینا می آید خدا را به عنوان واجب الوجود اثبات می کند یعنی ما دو واجب نداریم و این یعنی در حکمت نظری کار کرده اند و همه حکما به این حکمت اشاره کرده اند اما متأسفانه به اینها توجه نکردیم.